اندیشهٔ هنرمندان امروز

درشمارهٔ گذشته به نقل از مجلهٔ « چشم ببر Tiger's Eye » . بخشی از این مقاله منتشر شد . درین قطعات که هریك به قلم پیکر سازی معروف است ، کوشش شده‌است مشکلات پیکرتراشی نو تا حد ممکن توجیه شود، یا برای شناختن آنها راهی پیش پای خوانندگان گذاشته شود . اینك دنبالهٔ آن قطعه ها :

هربرت فربر Herbert Ferber

سخنی دربارهٔ پیکرتراشی و نقاشی

درپیکر تراشی معاصر ، بسط و امتداد آن درفضا ، جسم آن و سه بعدی بودنش نکته‌ای وجود دارد که توجه را به طورسطحی ، نه به یاری تخیل ، تسخیر می کند ؛ ازین رو باید با احساسی بدنی وجسمی (فیزیکی) درین باره به بحث پرداخت . مجسمه خصوصیتی را داراست که بدان احساسی عاری ازلطف می‌بخشد وهمین خصوصیت آن را در ردیف چیزهائی که به هیچ روی ارزش هنری ندارند، چون بطری ، میز، مردوزن قرار می‌دهد .

زن نشسته کار مری کلری

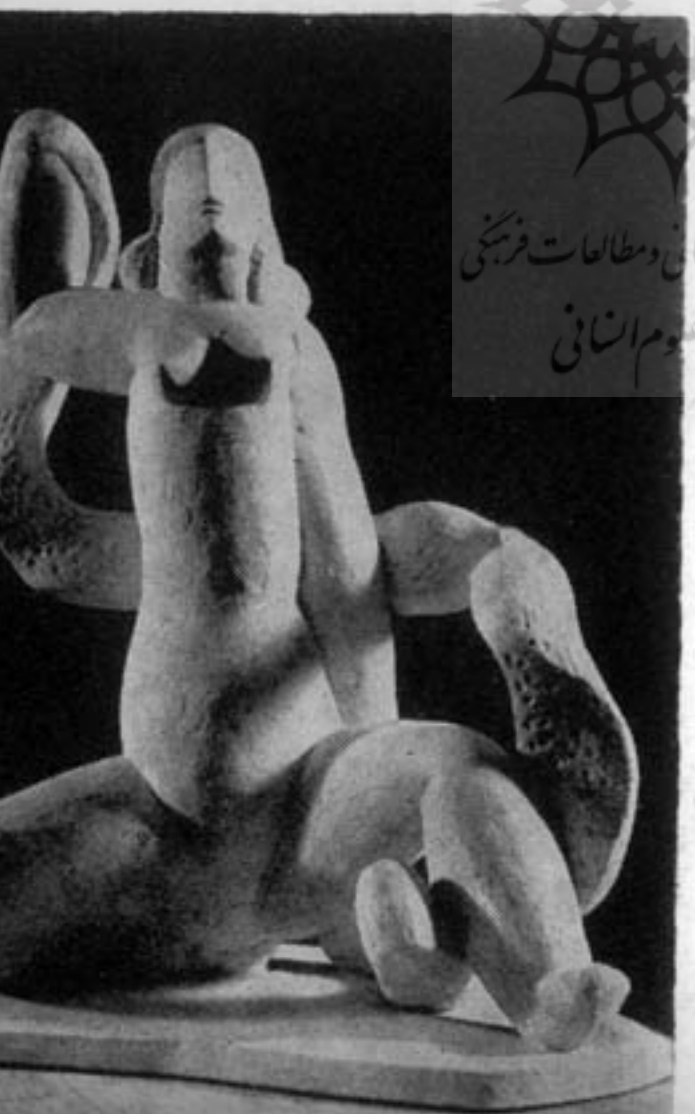

تضاد میان احساس روابط زندگی عادی و روزمره ، و این انتظار که مجسمه باید تأثیری خلاقه دربیننده بگذارد، سبب می‌شود که تماشاگر خودرا درمانده احساس کند و از مواجه شدن با مشکلات روی برتابد وبه نگریستن به تصاویر روی دیوار که کاری آسانترست بپردازد .

در نقاشی چنین مسئله‌ها آن هم بدین صورت وجود ندارد . در حقیقت تأثیری کاملاً مخالف آن می گذارد ، حتی وقتی کـه سبب اشتباه بصری نمی شود ، و چند صدایکباره درهم نمی‌آمیزد . بیننده برای اینکه آن‌ها را دریابد ، باید پشت به تالار کند ونه تنها از واقعیت حجم ها،

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

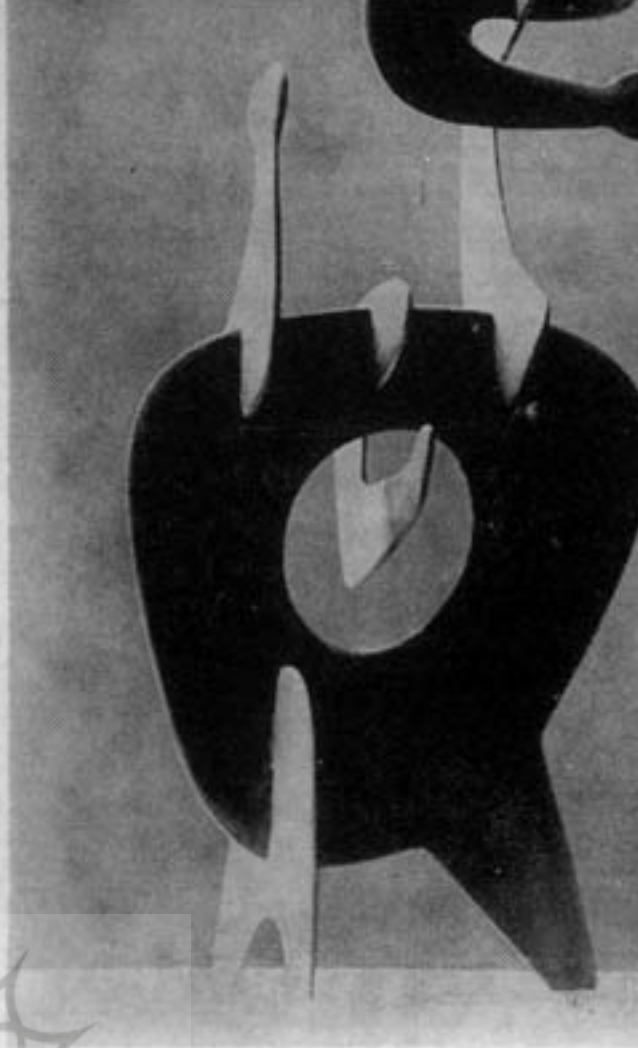

چهرهٔ ماهی کار ایسامو نوگوچی

و حضور دور شود ، بلکه باید از تجسم بخشیدن مادی به اندیشه نیز بپرهیزد .

برای دیدن مجسمه باید به تالار بازگشت ، به جائی که وجود مجسمه و بسط تأثیر آن ، احساس محیط را بالامی‌برد وتماس جسمانی بیننده ومجسمه راکامل‌می سازد. تازمانی که چشم‌به نقاشی‌ندوخته‌اید وبدان نمی‌نگرید ، تالار را خالی احساس می کنید .نقاشی‌درتالارازجهان مادی‌خارج است ، ودرفضائی میان‌سقف‌و کف‌تالارموج می‌زند . هیچ وقت دیوار در شناساندن و فهماندن آن مؤثر نیست ، چون بی‌جرمی و عدم توسل به ابهام دربرابرتصور و خیال ،آنرا به فهم نزدیکتر می‌سازد . در یافتن مجسمه به صورتی آمیخته با وهم و خیال بسیار مشکل تر ازنقاشی‌است ، چون جسم آن این فرض دروغین را برمی‌انگیزد که: اینهم چیزی معمولی است !

درست است که ارج وبهای مجسمه و نقاشی به جز برانگیختن خیال و تصور نیست ، ولی مجسمه چون نمودی لمس کردنی به نظرمی‌آید، بیننده برخیال‌انگیزی‌آن متقاعد و معتقد نیست وچون ابعاد وحجمی را داراست ، ظاهراً نمی‌تواندآن را تصویری خیالی به شمارآورد .

نقاشی با چنین مشکلی روبرو نیست ، ازآن رو که ، یا چون دریچه ایست که می‌توان از درون‌آن نگاه کرد ، یا چون سطحی‌است که چشم می‌تواند به‌هرجای‌آن که بخواهد بنگرد بی‌آنکه تماشاگر را به رابطهٔ‌ای مادی میان تصویر و خود او بکشاند . مجسمه نیز درست چنین است .

درآن زمان که مجسمه سازی جنبه ای‌کاملاً مذهبی وروحانی داشت ، کار بر منتقد آسان بود ، چون بی هیچگونه پیرایه ، فایدهٔ آن معین و روشن بود . منظور و معنای‌آن مفهوم‌بود وتماشاگران بدون توجه به این نکته که تاچه پایه ارزش «مجسمه» بودن دارد ، بدان می‌نگریستند . واقعیت وجودی آن بربیننده تحمیل نمی شد و چون نقاشی درفضای اطراف خود جائی درخور می‌یافت . اما به یك مجسمهٔ نو (مدرن) بدین طریق نمی‌توان نگریست و ازین راه نمی‌توان آن را به چهار چوب واقعیت ها کشاند . باید به عنوان چیزی که خود صاحب ارزشی خاص است بدان ارج نهاد ، همانطور که به تعبیر یا تشبیهی شاعرانه ارج می‌نهیم ، تعبیر و تشبیهی خیالی که تاکنون کسی بیان نداشته‌است. معنویتی در دل معنویت‌ها و روحانیت‌ها ، که باید باآن‌جنگید وحصاریش

کرده وبه‌چنگش آورده باشیم . بیننده درین حال رابطه ای جسمانی با مجسمه می‌یابد باید با اجزاء عادی مجسمه خود را مرتبط ببیند تا ارزش خاص سمبلیك آن را دریابد . نگاه نمی‌تواند تنها سطح آن را بپیماید ، چون درین مرحله نوعی جنبش جبری است که بیننده را به درون جسم آن می کشاند. نه تنهاچشم ، بلکه دست هم مجاز است که در برقراری این رابطه بکوشد .

نقاشی ارتباطی مستقیم است زیرا در برابر نظرهای آزموده هیچ تعهد قبلی ندارد . اما واقعیت وجودی مجسمه در بیننده کوشش دوجانبه ای برمی‌انگیزد تا سطح مشترك تصور خیالی‌میان خود ومجسمه‌را به‌چنگ‌آورد . حضورمجسمه باخیالی‌انگاشتن آن مباینت دارد ، چون به ظاهر چنین احساس می‌شود ، همین نکته برای بینندگان مجسمه‌های نو (مدرن) مسئله‌ای را پیش‌آورده‌است وآنها نمی‌توانند رابطه‌ای‌میان‌خود و این نمود هنری بیابند .

از سوی دیگر همین نکته برای خود مجسمه‌ساز نیز معمائی شده‌است . چون هنگامی که زیبائی موضوعی او را می‌فریبد ، دچار همین اشکال می‌شود . زمانی که تسلیم لذت‌کار خود می گردد، لذت طرح ها یا خط ها ، ذوق هنرمند ، زیبا جوئی‌را بر او تحمیل‌می کند . درنظر هنرمند ، وظیفه و جلوهٔ موضوع زیبا بیش از هرچیز دارای اهمیت است . اما روش تجسم این زیبائی دارای‌اصولی‌است‌مرسوم که‌ظاهراً به صورت عادت درآمده‌است وهمین عادت عاقبت در مقابل‌هنرمند نووتازه جوی، که خودزمانی آن ها را آفریده است ، سرمخالفت برمی دارد . هر گاه پیکرتراش‌دربرابرمادهٔ خام کارش‌ـسنگ‌یاآهن‌ـ وضع‌ستایشگرانه‌ای ، آنچنان که بتی را نیایش می کنند ، به خود ببندد ، ضمیر پنهان تماشاگررا وامی دارد که آن کار را درسطحی پائین تر از حد خیال انگیزی هنر ، بپذیرد .

خط‌ها و صفحه‌ها کار الکساندر کالدر

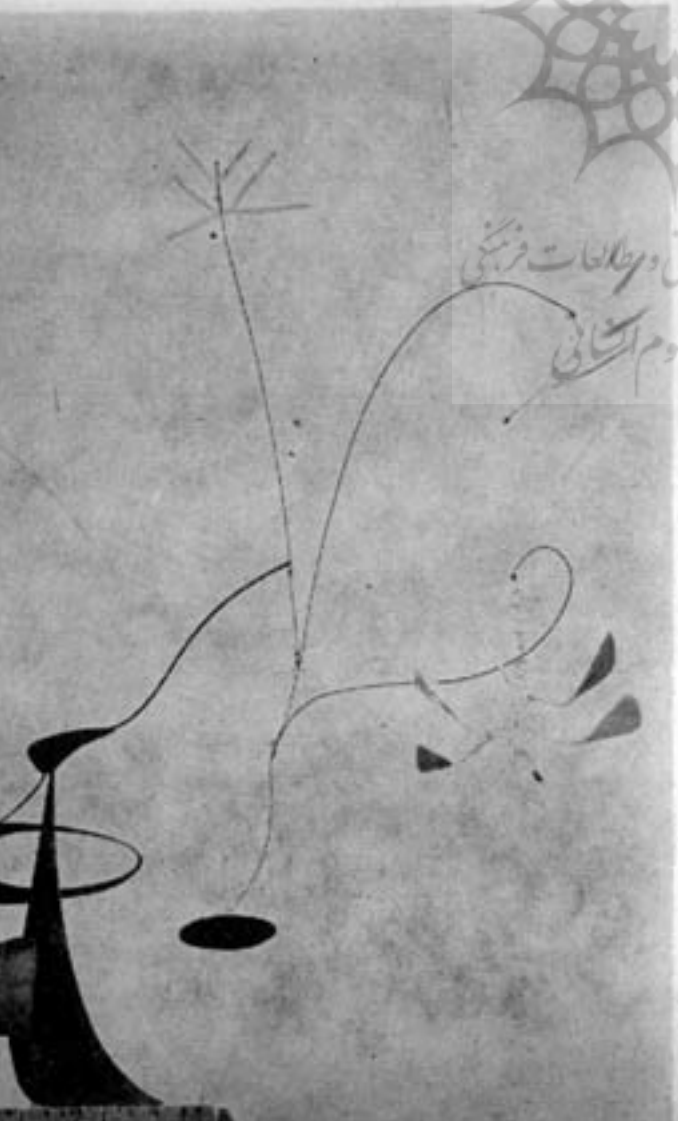

تاریخ هنرتاریخ مردانی است که قدرتشان دارای چنان ظرفیتی است که هر مادهٔ خامی را تسلیم خود می سازند و اثر خودرامی آفرینندوآن‌رابه‌صورت‌اندیشه‌ای جاویدان‌درمی‌آورند. زمانی که‌مجسمه ساز توانست مصالح‌رابه‌صورت‌مجسمه‌ای درآورد که ترجمان شخصیت هنری‌اش باشد ،

تماشاگر نیز آن را در خواهد یافت و به عنوان اثری هنری خواهد پذیرفت ... اما اگر اثر ازین پائین تر باشد . . . هنرمند کاری از پیش نبرده است و تنها « چیزی » به وجود آورده است .

پیتر گریپ Peter Grippe

هنررا زبانی جهانی‌است ، اگر کسی بر کلمات ولغات این زبان آگاه نباشد ، ارتباط میان هنرمند و تماشاگر را درنمی یابد . ازین گذشته هر نمود هنری به زبانی خاص خود سخن‌می گوید ، ازین رونمی‌توان بانفسیرهای شفاهی وبه کمك کلمات‌بی‌آنکه جوهر هنری نابود شود ، آن را شناساند . نمود های زیبائی را در موسیقی و نقاشی ومجسمه سازی نمی‌توان در قالب کلمات.و بیان گنجاند ، همچنان کـه شعر و ادب را نمی‌توان‌با تفسیروتوجیه احساس کرد وآنچنان که‌باید دریافت. من مجسمه‌سازم ودر کار خودنشانه (سمبل) های هنرم را لغاتی‌می‌شمارم که باآن‌ها افکار خودرا بدان زبان‌جهانی که گفتم ، بیان می‌دارم . کوشش من براین‌است که سرود زندگی سردهم، چون زندگی است که همیشه در تغییر و رشد است . شکل‌هائی راکه ساختهٔ خیال‌من‌است چنان در هنرم جلوه گر می‌سازم که این نیروی حیاتی را که من « حرکت » می‌خوانمش آشکارا سازد ، این‌کار را باشفافی بخشیدن ژرف به شکل‌ها صحیح، بکاربردن‌فضای اطراف‌آنها به‌صورت عاملی‌مثبت‌درحدی‌معین که دانش معماری از نظر زیبائی اجازه می‌دهد ، تجسم می بخشم .

ترکیب هماهنگ کار دی‌اشنابل

« سمبولیزم» که ازنظرشکل بیان، مطلق وجای هیچگونه اعتراضی‌بدان‌نیست کلیددریافتن‌زیبائی‌است. تماشاگربادوباره آفریدن سمبل‌ها درضمیر خود ، می‌تواند در کوشش زاینده و خلاقهٔ هنرمند شریك شود . بدین ترتیب زندگی این‌دومتکی به اصول‌مشترکی‌می‌شود واصلی‌مشترك‌می‌یابد وپرمعنی‌تر می گردد . در این صورت هنر کار خود را از پیش برده است .

دیوید هیر David Hare

بهٔ نظرمن مجسمه سازی ، نقاشی و دیگر هنر های زیبا به طور کلی باید

حقیقت نهائی‌رابیان کنند ، منظورم ازین گفته تکه هائی نیست که چون آنهارا در کنار یکدیگر بچینیم شکل کوه یا مردی را ببینیم ومانند عکس دوست خودآن‌را بشناسیم (درعکس هیچ یك‌از خواصی که بتوانیم آن عکس را ازآن این دوست یا آن دوست بدانیم موجود نیست) با این همه تصویر مجرد « دوست » ، حقیقی قابل توضیح و مجسم شده است . آن چه من علاقمندم در کار مجسمه سازی بگنجانم همین حقایق و

مولوخ[۱] اثر سیمور لیپتون

نظایر آنهاست . می‌خواهم « خود آن‌چیز» را بیان کنم ، نه موضوع آن‌را که جزپوشش نام دیگری بر آن نمی‌توان نهاد ونه علامت‌های قابل ترسیم موضوع را که تنها وسیلهٔ

۱ - خدای‌کنعانیان قدیم‌که‌کودکان را در پیشگاهش قربانی می‌کردند

انتقال اند . مسئلهٔ اصلی رابطهٔ انسان بادنیای خارج و رابطهٔ انسان باخودش است . این رابطه‌ها وچه درانسان چه درموضوع‌ها ، طبیعی‌است که ناقصند ، امامیل‌دارند که هنگام برخورد و ارتباط انسان وموضوع ، این نقص ازمیان برخیزد ، این‌برخوردها وارتباط‌ها که دائم آنها رامجسم می کنیم و ازآنها درمی گذریم و بازدوباره مجسمشان می‌سازیم ، برای من جالب ترین چیزهاست .

ریچارد لیپولد Richard Lippold

هنربرای اینکه عمیق‌باشد وبه خاطره‌ای‌از پدیده‌ای طبیعی وبرترازجهان‌مادی بماند و چون هنرهای عظیم گذشتگان جاویدان شود ـ گرچه هنر دوران ما چیزهائی آزمایشی را تجسم می‌بخشد ـ باید دارای بنائی محکم ومنظم و درست باشد . رؤیاها ، کشف‌ها ، تصادف ها و مانندآنها کفایت نیاز زندگی وهنررانمی کند . دعوت‌به عشق ، تصمیم به قتل ، و هشیاری از آن بر توانائی انسان می افزاید ، تا بتوانند زندگی و «هنرش»راسرو سامانی‌بخشد .

خط‌ها کار ناتوم گابو

پس اصل اول آشکارا بودن‌بناست هرخط ، هررنگ ، هرصدا ، هر کلمه ، هرحرکت قلم مو، در هرموقعیت باید به جای درست وصحیح خود بکار رود . ازین گذشته برای‌اینکه اثری هنری‌روشن‌باشد باید تصویری از موضوع مورد نظر را با خود داشته باشد . صدا ، ابرنیست .کلمه ، رنگ نیست. خط ، درخت‌نیست . هریك از اینها بیش ازهرچیزخودش است ومیان خود او و روابطش با همانندانش ، همان رابطه‌ای که ممکن است در وضعی طبیعی موجودباشد ، وجود دارد، چه میان مردم (یا میان پاره‌هائی از وجودشان) وچه‌میان اشیاء یا اندیشه‌ها . آنچه گفته شد ازبکار بستن آشکارو روشن‌شکل‌وتصویر، واثرجذبهٔ حقیقت، به یاری‌روابط وعوامل ساختمانی بایکدیگر، حاصل می‌شود .

آزمایش حقیقی قدرت تفکر ،

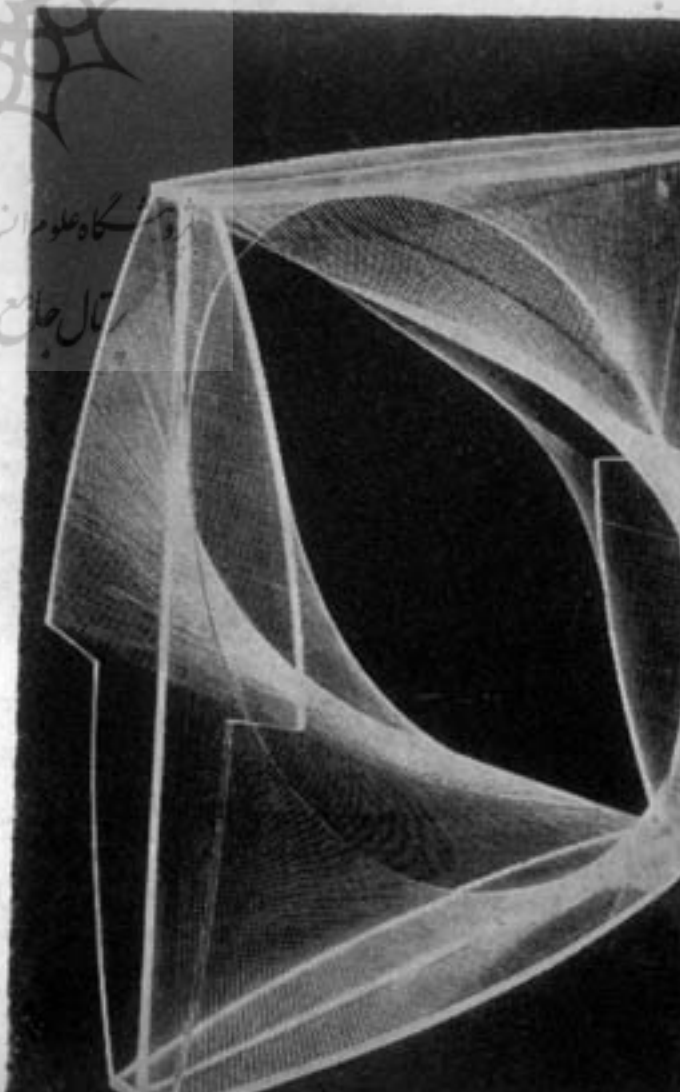

«سفر خروج» کار ژاك لیپ شیج

درك ، ونیروی تصور انسان در حل مسائل هنری است . بدین ترتیب میزان دقیق عوامل یك هنر ، چنان که از راه ریاضی قابل اندازه گیری باشد و روابط بسیار ظریف و احساسی قسمتها بایکدیگر ، باید به ترتیبی باشد که بتوان روابط اساسی زندگی و طبیعت رانمایان ساخت. هنرمند علامت (سمبل) شخصی نمی آفریند چون علامت شخصی دارای پاکی و آشکارائی و ایمان کامل نیست . بلکه تصویری نو به وجود می آورد که در آن شکل ، وسائل (ابزارکار ومواد ی که بکاربرده است) ومعانی و اندیشه‌ها یکی شده است . هر تصویری که آشکارائی و پاکی و غیرشخصی بودن آن ازین حد کمتر باشد ، پائین تر از هنر است .

زندگی حقیقی نمی تواند مانندآنچه درکابوس می‌بینیم باشد . هر کس بخواهد در زندگی واقعی چنان باشد ، یافریبکاراست یا دیوانه ، اینگونه کسان به راه فراموشی می روند ، حتی اگر منظور سوء هم داشته باشند .

راه به امنیت وآرامش و صلح ساختنی است نه یافتنی . وقتی تصویر و معنی بهم می‌آمیزد و یکی می گردد ، وسیله وعلامت‌ها از میان برمی‌خیزند، دراین زمان است که کارهنری می‌تواندآن حقیقت برتر را که «یاری به فهم انسان و وجود او» خواندمی‌شود، جلوه گر سازد . برای عارف کامل درك وجود آرامش جاوید امکان پذیر است . هنرمند باید اعتقاد راسخ به توانائی آفریدن چنین آرامشی در خود داشته باشد .

دانستن اینکه او ... برای زندگی خودش ... در وضع طوفانی این آفرینش است (معلق واندروا میان تصورهای درونی وبیرونی) ، . . خوداین نکته در آن واحد ، هم نا امیدی وهم جذبه ووجد ببارمی‌آورد .

ژاك لیپ شیج Jacques Lipchitz

من میان نقاشی ومجسمه سازی تفاوتی نمی‌بینم ، در نظر من این دو چون دو

آلت موسیقی هستند که یك آهنك را بنوازند . آنچه مهم است آهنگ است . من احساس نمی کنم میان بت ها رابطه‌ای باشد . مجسمه های من بـه اندازهٔ مجسمه های «رودن» به اندازه «ونوس ویلن دورف » از بت‌ها دورند، همانطور که نقاشی‌های‌سزان از نقاشی های غار «آلتامار یا» .

آغاز کار ج . ب فلاناگان

من به پیشرفت معتقدم ، منظورم از پیشرفت آزادی است دربزرگداشت‌انسان، نیروی او ونقش او در روی زمین .

احساس می کنم با وسیله‌ای که در دست‌دارم برای رسیدن‌به‌آرمان‌هائی که گفته شد می کوشم .

ترجمهٔ هنرورمهین